



تقریر درس خارج فقه الصلاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۱۳	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۸ / ۲۸
عنوان ۱	مواقیت الصلاة					
عنوان ۲	وقت نمازهای مغرب و عشاء					
عنوان ۳	ادامه تقریر مباحث آیت الله العظمی وحید (سَلَّمَهُ اللهُ تَعَالَى)					
عنوان ۴	ادامه بررسی روایات ❖ طایفه دوم روایات: تبیین غروب شمس با زوال حمرة مشرقیه ➤ روایت پانزدهم ➤ روایت شانزدهم					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

چکیده

بحث این جلسه بر ادله فقهی تعیین وقت نماز مغرب، با تمرکز بر روایات دال بر لزوم زوال حمرة مشرقیه، استوار است. دو روایت کلیدی مورد تحلیل قرار گرفت:

۱. روایت جارود از امام صادق علیه السلام: این روایت نشان می دهد که حکم واقعی، تأخیر انداختن نماز مغرب تا پس از غروب آفتاب است («مَسَّوْا بِالْمَغْرِبِ قَلِيلًا»); اما به دلیل عدم رعایت تقیه از سوی برخی شیعیان، امام ناچار به اقامه نماز در هنگام سقوط قرص شدند. این امر، دلالت بر آن دارد که ملاک، صرفاً غروب آفتاب نیست.

۲. روایت افاضه از عرفات: در این روایت، زمان خروج از عرفات - که همزمان با وقت مغرب است - به صراحت به «زوال حمرة از جانب شرق» منوط شده است. این روایت، دیدگاه مشهور فقها را به روشنی تأیید می کند.

در حاشیه این بحث فقهی، به یک اصل اجتماعی مهم در سیره ائمه اطهار علیهم السلام اشاره شد: لزوم حفظ وحدت و پرهیز از انزوای شیعیان در جامعه اسلامی. تأکید گردید که افشای نابجای اسرار و تفاوت های مذهبی توسط برخی، موجب انگشت نما شدن و محدودیت انتشار معارف اهل بیت علیهم السلام شده است.

در خاتمه، بر اهمیت والای احیای شعائر فاطمی تأکید شد. بیان گردید که حضرت زهرا علیها السلام «حجة الله علی الحجج» بوده و بزرگداشت ایشان باید با تبیین صحیح و به دور از هرگونه غلو صورت گیرد تا زمینه ساز شناخت و محبت ایشان در تمام جهان اسلام باشد.

ادامه بررسی روایات دال بر ملاک بودن زوال حمرة مشرقیه

بحث ما پیرامون روایاتی بود که بر لزوم استتار حمرة مشرقیه (یا زوال آن از محاذات قمة الرأس) برای اثبات وقت نماز مغرب دلالت دارند. این دیدگاهی است که اکثریت فقها بر آن اتفاق نظر دارند؛ حال آنکه پیش تر، روایاتی که صرف استتار قرص را کافی می دانستند، مورد نقد و رد قرار گرفت.

در این بحث نیز به روایت دیگری می پردازیم.

❖ **روایت پانزدهم:** مرحوم شیخ با سند خود از حسن بن محمد بن سماعه، از ابن رباط - که همان علی بن

حسن بن رباط است - از جارود، و [نیز] از اسماعیل بن ابی سمّال (یا سمّاک) از محمد بن ابی حمزه از

جارود، چنین روایت می کند:

«قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا جَارُودُ يُنْصَحُونَ فَلَا يَقْبَلُونَ، وَإِذَا سَمِعُوا بِشَيْءٍ نَادَوْا بِهِ أَوْ حَدَّثُوا بِشَيْءٍ أَدَّعَوْهُ، قُلْتُ لَهُمْ: مَسُوا بِالْمَغْرِبِ قَلِيلًا، فَتَرَكُوهَا حَتَّى اشْتَبَكَتِ النُّجُومُ، فَأَنَا الْآنَ أُصَلِّيْهَا إِذَا سَقَطَ الْقُرْصُ»؛

بررسی مضمون روایت

در آغاز باید مضمون روایت را بررسی کرد تا روشن شود در چه مقامی است؟ ظاهر روایت، این است که امام می فرماید: من حکم واقعی را برای آنان بیان کردم؛ اما آنان این حکم واقعی را اذاعه و منتشر کردند. حکم واقعی که ما بیان کردیم، با فتوای عامه تفاوت داشت و نباید آن را این گونه پخش می کردند و باید نزد خود نگه می داشتند. اگر هم عمل می کردند، باید طوری عمل می کردند که دیگران آنان را انگشت نما نکنند. شیعیان در میان مسلمین، راه و مسلک متفاوتی دارند؛ اما نباید آن را آشکار و منتشر سازند؛ ولی آنان پخش کردند، و تازه وقتی منتشر کردند و به آن عمل کردند، بد عمل نمودند؛ درحالی که ما به آنان گفتیم: کمی تأخیر کنید؛ مثلاً بعد از سقوط قرص، هنگامی که حمرة مشرقیه از بالای سر بگذرد، نماز بخوانید؛ ولی آنان آن قدر طول دادند که شب شد و ستاره ها پدیدار گردیدند.

«قُلْتُ لَهُمْ: مَسُوا بِالْمَغْرِبِ قَلِيلًا»، یعنی کمی به سوی شب بروید. «مَسُوا» از ماده «مساء» است؛ مانند عبارت: «مَسَاكُمُ اللَّهُ بِالْخَيْرِ»؛ ولی آنان ترک کردند تا این که شب تاریک شد و نجوم طلوع کردند. «فَأَنَا الْآنَ نُصَلِّيْهَا إِذَا سَقَطَ الْقُرْصُ»؛ آنان مرا ناچار کردند که به تقیه عمل کنم و با سقوط قرص، نماز بخوانم و آنان را وادار به تقیه سازم.

این ظهور اولیه روایت است و بنابراین، «مَسُوا بِالْمَغْرِبِ قَلِيلًا» ظهور در حکم واقعی دارد و «أَنَا الْآنَ أُصَلِّيْهَا إِذَا سَقَطَ الْقُرْصُ» ظهور در بیان حکم مبنی بر تقیه و حکم ظاهری دارد؛ درحالی که حکم واقعی، «مَسُوا بِالْمَغْرِبِ قَلِيلًا» بوده و اجمالاً اشاره دارد که ملاک، سقوط قرص به تنهایی نیست؛ بلکه علاوه بر آن، زوال حمرة مشرقیه است. تا این مقدار، دلالت دارد؛ اما بر رأی مشهور (مبنی بر اینکه زوال حمرة مشرقیه به معنای عبور آن از قمة الرأس باشد) دلالت ندارد؛ اما اجمالاً دلالت می کند که در صدق مغرب، سقوط قرص کفایت نمی کند و زوال حمرة مشرقیه نیز لازم است.

پرسشگر: این روایت، یک جنبه اجتماعی را هم بیان می کند.

استاد: بله، درست است. این بحث یک جنبه اجتماعی هم دارد و آن، اینکه در ابلاغ احکام شرعیه، آن جوانب اجتماعی را رعایت می‌کردند. اساس مطلب هم این است که ائمه اطهار علیهم السلام می‌خواستند شیعیان در جامعه اسلامی عام، انگشت نما و منزوی نگردند. این به صلاح اسلام و تشیع نبوده که خود را منزوی سازند و روشی را در پیش گیرند؛ اما متأسفانه این انزوا تا حدودی، محقق شد و اصلاً یکی از دلایل محدود شدن انتشار تشیع، همین بود؛ وگرنه اگر آنچه از معارف اهل بیت علیهم السلام به دست ما رسیده، بین مسلمین منتشر شود، چیزی از جهان اسلام نمی‌ماند مگر اینکه به تشیع و اهل بیت و مدرسه ایشان گرایش یابد. ما غیر از معارف فقهی و تفسیری، معارف معنوی عجیب و غریبی مانند «دعای کمیل»، «صحیفه سجاده»، «دعای صباح» و «دعای ابوحمز» داریم که دیگران از آن بی‌بهره‌اند؛ اما ما اجازه ندادیم به دست مسلمین برسد؛ چون رفتارهایی کردیم که برخلاف تعلیم و تربیت اهل بیت علیهم السلام بود و این زمینه را از بین بردند.

یک نمونه از این رفتارهای تاریخی نادرست، این بود که در قم، مشاهده شد که شخصی را به‌عنوان یکی از شخصیت‌های مورد احترام اهل سنت، بر چهارپا نشانند. پرسشگر: آن زمان، شیعیان در حالت ضعف بودند.

استاد: با این حرف‌ها داریم توجیه می‌کنیم. الآن مگر ما در حالت ضعف و قلت نیستیم؟ الآن شیعیان در حالت قوت‌اند؟ از میان دو میلیارد مسلمان، فقط چهارصد میلیون - یا کمتر و یا بیشتر - شیعه نداریم، آن هم شیعیانی که ۹۰ درصدشان مستضعف و در حال محاصره و در معرض تهدیدهای عجیب و غریب و شکنجه‌اند. امروز در جهان اسلام، چه کسی مثل ما در محاصره و محدودیت است؟ بسیاری از این رفتارها باعث عدم حمایت سایر مسلمین از ما شد. ما رفتارهایی کردیم که موجب شد در جامعه اسلامی، انگشت نما باشیم، و دیگران بگویند: این گروه، اسلام دیگری دارند.

بررسی سندی روایت و اشکال رجالی به آن

در سند روایت، بحثی وجود دارد. شیخنا الاستاذ، سند این روایت را تصحیح نمی‌کنند؛ چون می‌فرمایند «اسماعیل بن ابی سمّال (سمّاک)» توثیق روشنی ندارد.

پرسشگر: اگر سند روایت با «واو» و «او» باشد، تفاوتی ایجاد می‌کند؟

استاد: روایت چه با «واو» باشد چه با «او» به خود حسن بن محمد بن سماعه می‌خورد؛ یعنی «الشیخ یاسناده عن الحسن بن محمد بن سماعه» که از او به بعد، دو طریق دارد:

۱. عن ابن رباط عن جارود؛

۲. اسماعیل بن ابی سمّال عن محمد بن ابی حمزه عن ...

به هر حال، شیخنا الاستاذ در صحت این روایت از نظر سندی، تشکیک کرده و فرموده: «اسماعیل بن ابی سمّال» توثیق ندارد؛ اما نجاشی در ترجمه برادر او «ابراهیم بن ابی سمّال» عبارتی دارد و می‌فرماید:

«ثَقَّةٌ هُوَ وَأَخُوهُ إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي السَّمَّالِ رَوَى عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام»؛

و دو وجه در فهم عبارت او وجود دارد:

۱. اگر «ثَقَّةٌ» را تنها به ابراهیم بنزیم، توثیق مخصوص اوست و شامل اسماعیل نمی‌شود.

۲. اگر توثیق به هر دو برگردد، باید اسماعیل نیز ذکر شود؛ ولی چون در ترجمه ابراهیم آمده، ظهورش در اختصاص به همان صاحب ترجمه است. این هم می تواند قرینه باشد که می توانست بگوید «ثقتان». اما قرینه دیگر این است که معمولاً در ترجمه هر رجل اگر کلمه «ثَقَّة» به کار رود، مراد، خود صاحب ترجمه است؛ چون در مقام و درصدد ترجمه اوست؛ لذا «ثَقَّة» قاعده ظهور در اختصاصش به ابراهیم دارد. سپس می گوید: «هُوَ أَخُوهُ رَوَّيَا عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام»؛ پس اسماعیل، توثیقی نخواهد داشت.

نقد یک دیدگاه رجالی

این روایت، دو طریق داشت و اسماعیل بن ابی سمال، یک طریق از حسن بن محمد بن سماعه به جارود است؛ اما او دو طریق به جارود دارد:

۱. عن ابن رباط عن جارود؛ که فاقد اشکال است؛ چون ابن رباط ثقة است و خود جارود هم ثقة است و دلیل بر وثاقتش موجود است.

۲. عن اسماعیل بن ابی سمال: در بخش دیگر سند آمده است: «و» یا «أو» که در هر دو صورت، تفاوتی ایجاد نمی شود. با توجه به عبارت «عن محمد بن ابی حمزه عن جارود»، «أو» در «عن ابن رباط عن جارود أو اسماعیل بن ابی سمال» نمی تواند برای تردید باشد؛ چون اگر فقط می گفت: «عن ابن رباط عن جارود» و «اسماعیل بن ابی سمال عن محمد بن ابی حمزه عن جارود»، اسماعیل بن ابی سمال تا جارود، دو واسطه می داشت که یکی از آنها خود اوست و دیگری محمد بن ابی حمزه؛ درحالی که طریق دیگر یعنی «حسن بن محمد بن سماعه عن ابن رباط عن جارود»، بین ابن سماعه و جارود، بیش از ابن رباط، واسطه دیگری نیست.

بنابراین طریق دیگر، دو واسطه وجود دارد که یکی اسماعیل بن ابی سمال است و دیگری محمد بن ابی حمزه و وجود دو واسطه در اینجا و یک واسطه در عبارت دیگر، با «أو» سازگاری ندارد؛ چون «أو» برای تردید به کار می رود، به معنای این است که به جای این رجل، رجل دیگری قرار دارد؛ اما طریق، متفاوت می شود. یعنی ظاهر، این است که در اینجا «و» است و لذا بنابر نقل با حرف «و» سند، معتبر خواهد شد و طریقی که اسماعیل بن ابی سمال در آن نیست، صحیح است.

❖ روایت شانزدهم: آخرین روایتی که شیخنا الاستاذ، در این باب، متعرض می شوند، روایات افاضه از

عرفات است که به عنوان نمونه، یک روایت را مطرح می کنیم: روایت کلینی: «عن محمد بن یحیی عن

احمد بن محمد عن ابن فضال عن یونس بن یعقوب» که سندش تمام است، قال:

«قُلْتُ لِأبي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَتَى الْإِفَاضَةُ مِنْ عَرَافَاتٍ؟ قَالَ: إِذَا ذَهَبَتِ الْحُمْرَةُ يَعْني مِنَ الْجَانِبِ الشَّرْقِيِّ؛

بررسی دلالت روایت

سند روایت، تام است و لذا نوبت به دلالت آن می رسد. می دانیم که افاضه از عرفات، عند الغروب است؛ یعنی با غروب شمس باید افاضه آغاز شود؛ یعنی تا همان زمان که وقت افطار و نماز مغرب است، باید وقوف در عرفات، ادامه یابد و افاضه از غروب، آغاز می شود.

حضرت می فرماید: «إِذَا ذَهَبَتِ الْحُمْرَةُ يَعْنِي مِنَ الْجَانِبِ الشَّرْقِيِّ». بحث در این است که «يَعْنِي مِنَ الْجَانِبِ الشَّرْقِيِّ» سخن یونس بن یعقوب در تفسیر کلام امام است یا از خود امام؟
 گزینه ای داریم که نشان می دهد این عبارت، یا فرمایش خود امام است یا اگر هم از یونس است نیز مستند به کلام امام است؛ چون در روایت دیگری از یونس بن یعقوب، همین معنا با سند صحیح، آمده است:
 «الشيخ باسناده عن سعد بن عبد الله عن موسى بن الحسن عن محمد بن عبد الحميد العجلي و السندی بن محمد البزاز عن يونس بن يعقوب: قال:

«قُلْتُ لِأَيِّ عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَتَى نُفَيْضُ مِنْ عَرَافَاتٍ؟ فَقَالَ: إِذَا ذَهَبَتِ الْحُمْرَةُ مِنْ هَاهُنَا، وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْمَشْرِقِ وَإِلَى مَطْلَعِ الشَّمْسِ»^۱؛

در این روایت، امام، خود تفسیر را بیان می کند؛ یعنی «إِذَا ذَهَبَتِ الْحُمْرَةُ مِنْ هَاهُنَا» همان ذهاب الحمرة من الجانب الشرقي است. پس روشن می شود که تعبیر یونس در روایت پیشین، تفسیر شخصی او نیست؛ بلکه توضیح سخن امام است؛ بنابراین، روایت ظهور دارد در اینکه افاضه از عرفات، در زمانی صورت می گیرد که حمرة از جانب شرقی زایل شود و این همان مسلک مشهور را اثبات می کند.

سپس شیخنا الاستاذ، بحثی مهم را آغاز می کند و می فرماید اکنون دو دسته از روایات را نقل کردیم که یک دسته، وقت مغرب و افطار را سقوط قرص می دانند و روایات پرشماری است که تعدادی از آنها صحیح بودند و تعدادی نادرست. روایات دیگری (حدود ۱۵ روایت) هم دلالت می کردند که وقت نماز مغرب، زمانی است که زوال حمرة مشرقیه، محقق شود. اما وجه جمع بین این دو دسته از روایات، چیست؟ این بحث را در آینده، دنبال می کنیم.

پیرامون شعائر فاطمی

احیای شعائر اسلامی به طور کلی، اهمیت دارد و مخصوصاً فاطمیه، اهمیت زیادی دارد و کمتر از احیای شعائر حسینی نیست؛ زیرا اساس دین بر تبیینی است که حضرت زهرا علیها السلام از دین ارائه کرده اند. اگر قیام فاطمی و موضع گیری های صدیقه کبری علیها السلام نبود، حتی امیرالمؤمنین علیه السلام نیز فرصت تبیین راه درست و اسلام صحیح را پیدا نمی کردند. حقیقت این است که صدیقه کبری علیها السلام حجتی است که ائمه هدی نیز به او استناد می کنند؛ لذا «حجّة الله على الحجج» نامیده شده است. چه این عبارت، سخن معصوم باشد یا نباشد، واقع مطلب، چنین است و جایگاه ایشان به گونه ای است که حتی برای علی بن ابی طالب علیه السلام نیز حجت است و این همان اسوه بودن است که ایشان را حجت در همه چیز، قرار می دهد.

به همین دلیل، حفظ و احیای این ایام فاطمیه، بسیار مهم است؛ البته با تبیین درست. ما نیازی نداریم چیزی به حقیقت امر، اضافه کنیم؛ اصلاً نیازی نیست. در مصیبت سیدالشهداء علیه السلام و همچنین در مصیبت صدیقه کبری علیها السلام و حوادثی که بر ایشان گذشته، اگر همان چیزی را که حتی در منابع اهل سنت آمده، بیان کنیم، کافی است و همه چیز را می رساند. ما نباید مطلبی را بیان کنیم که موجب وهن جایگاه ائمه هدی علیهم السلام یا دور شدن از مقام صدیقه کبری علیها السلام شود؛ چرا که این امر ما را از راه اصلی دور می کند.

روایتی از امام صادق علیه السلام وجود دارد که مرحوم کلینی در الکافی روایت کرده و روایتی صحیح است. مضمون آن روایت - با این که بدین مضمون، متعدد به ما رسیده ولی این روایت، صراحت بسیاری دارد - که: در مسجد می نشینند، اما نباید چیزهایی را که به آنان گفته ایم، افشا کنند؛ ولی چنین می کنند و برای ما اسباب زحمت می سازند. «قَتَلَ بِاللَّسَنِ» در «قَتَلَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكُمْ بِالْأَيْدِي وَاللَّسَنِ»^۱ در زیارت، به همین معنا تفسیر شده که دست به اذاعه زدند و اسرار ما را نزد دشمنان ما فاش کردند و موجب قتل ما شدند. سپس حضرت می فرماید: «خدا من و ایشان را زیر یک سقف، جمع نکند!». آنگاه تأکید می فرماید که: «ما أَنَا لَهُمْ بِإِمَامٍ»؛ من امام ایشان نیستم.

این همه تأکید برای آن است که اسرار ائمه اطهار علیهم السلام طوری فاش نشود که موجب دوری مردم از اهل بیت علیهم السلام گردد. اما متأسفانه ما کاری کرده ایم که این جهات را رعایت نکرده ایم تا جایی که در میان عامه اهل اسلام غیرشیعه، نام حضرت زهرا علیها السلام اصلاً برده نمی شود یا کم برده می شود.

ما در ایام مسئولیتیمان در «مجمع تقریب» تأکید کردیم و گفتیم: ما فاطمیه می گیریم؛ اما اقلّاً در ایام میلاد حضرت زهرا علیها السلام در سراسر کشور، بزرگ بشمارید؛ لذا هفته فاطمی اعلام کردیم و گفتیم که از مردم بخواهید در سراسر کشور، جشن بگیرند تا اهل سنت نیز حضرت زهرا علیها السلام را بشناسند و نام ایشان را ببرند و مقام ایشان را ببینند. نباید آنها را از مقام صدیقه کبری علیها السلام دور کنیم.

ان شاء الله خداوند توفیق دهد تا اگرچه از عهده ادای حقشان بر نمی آیم، اما آنچه در توان ماست در همین مسیر انجام دهیم و امرشان را آن چنان که به ما دستور داده اند، در ایام فاطمیه، احیا کنیم.

و صلّی الله علی محمد و آل محمد